

چه کردند و چه گفتند. روزنامه توفیق که زبان صمد خان بود در گفتگو از این جشن و شادی دوستون خود را سیاه گردانیده و سخنانی نوشته که هر تکه اش بشنایی بهای خون نویسنده اش بوده، و ما تکه‌ای را برای نمونه می‌آوریم. زیر عنوان «جشن و عید بزرگ» مینویسد:

« نظر بر حصول رفاهیت برای اهالی آذربایجان که بواسطه مراسم و اقدامات خیرخواهانه کارگذاران دولت بهبه‌روس در این مدت یکسال اتفاق افتاده عموم اهالی تبریز با یک جشن فوق‌العاده و سرور لانه‌ایه در بیست و هفتم ربیع الاول که روز تأسیس امپراطوری سال سیصد و آن دولت محترمه است با بیدقهای مختلفه اغلب دکاکین و بازارها را ازین ساخته و بایکدیگر تبریکات و تهنیت‌ها اظهار مینمودند البته این مسرات و اشواق اهالی که با یک حالت محبت آمیز ظاهر می‌گشت بس موجب ازدیاد مرحمت ملوکانه اعلیحضرت امپراطوری گردیده برای استمداد ظل عطوفت و رأفت حضرتش مسبب ثانوی خواهد گردید اینک اداره جریده (توفیق) نظر بر آنکه خود را مرآت سر تا پانمای ملت می‌داند از جانب عموم اهالی تبریکات و تشکرات زاید الوصف اظهار داشته سپس تهنیت‌های خاصه خویش را ذیلا عرض و اظهار میدارد ...»

این نمونه‌ای از پستی آن روزنامه است و هنوز سخنان ننگین تراز این نوشته. این نامه را «میرزا حسین خان معاون دیوان» نامی می‌نوشت، و آن نیز همچون «فکر» پستیهای خود را برو نیاورده «تشریح اشکال حکومت» می‌کرد و گفتار درسیاست می‌نوشت، و سر بر سر روزنامه‌های تهران گزارده و ایمنی آذربایجان و نا ایمنی دیگر گوشه‌های ایران را برخ آنها میکشید و همیشه بهانه‌ها جسته از امپراطور روس و از کونسول تبریز ستایشها می‌سرود، و از دولت ایران بد مینوشت، و با آنکه از تهران بصمد خان فشار آوردند و بستن آنرا خواستند و او فرمانبرداری نشان داد و زمانی آنرا بست باز بار دیگر بیرون آمد و بکار خود پرداخت. نزدیک بدو سال که برپا بود رسوایی از اندازه گذرانید. کار بجایی رسید که در شماره ۳۴ سال دوم پیکره شوم صمد خان را چاپ کرده او را «حافظ دین و آیین اسلام و نادر زمان و ناپلئون ایران و نجات دهنده پنج میلیون نفوس مظلوم آذربایجان» خواند. نامه‌ای باین روسیاهی کمتر توان یافت.

روزنامه های تهران که با آذربایجان میرسید چون گاهی سخن از آذربایجان می راندند و با آذربایجانیها امید میدادند صمد خان از آنها جلو گیری کرد و آگهی در شهر پراکنده کرد امید که کسی آنها را نپذیرد و ندارد و نخواند. باینهمه کسانی از آزادیخواهان نهائی با روزنامه های تهران و دیگر جاها نامه نویسی میکردند و سیاه کاریهای صمد خان را مینوشتند.

در آخر های خرداد ماه داستان گرفتاری آقا میرزا حسین واعظ پیش آمد، اینمرد چنانکه نوشته ایم یکی از پیشگامان آزادیخواهی و یکی از واعظان بنام مشروطه بشمار میرفت، زیرا در شهریور ۱۲۸۵ (رجب ۱۳۲۴) که یکدسته از تبریز به کونسولخانه انگلیس رفته و بنیاد شورش را گزاردند میرزا حسین در میان ایشان بود و ده روز که مردم در کونسولخانه بودند و کسانی در برابر آنان ایستاده و گفتار می راندند و معنی مشروطه و آزادی را باز می نمودند یکی از آنکسان همین بود و سپس چون مظفرالدینشاه مشروطه را داد و از شهرها نمایندگان برای دارالشوری فرستاده میشد و در تبریز شور و تکان روز بروز فزونیتر میکردید و چنان نهادند که چند مسجد بزرگ را در میان شهر بر گزینند و روزهای آدینه مردم در آنها گرد آیند و در هر یکی واعظی بالای منبر رود و بمردم سخن گوید چند تن را که برای اینکار برگزیدند بنامان آنان یکی شادروان شیخ سلیم و دیگری آقا میرزا جواد ناطق و دیگری آقا میرزا حسین بود. این در مسجد بزرگ میرزا مهدی بمنبر میرفت و مردم در پای منبر این بیشتر انبوه میشدند و من نیک یاد میدارم که مسجد پر میشدی و در بیرون در نیز کسانی ایستادی، و چون روزهایی بود که «مرکز غیبی» به پدید آوردن دسته مجاهدان می کوشید این واعظان هم بیشتر از تفنگ گرفتن و مشق سربازی کردن و اینگونه چیزها سخن می راندند، و تو کوی خدا آواز گیرای میرزا حسین را برای پیشرفت کار مشروطه آفریده بود که بد انسان دلها را تکان میدادی.

کوتاه سخن در سالهای یکم و دوم مشروطه آقا میرزا حسین یکی از پیشاهنگان بنام شمرده می شد، ولی در سال سوم در آن جنگها و ایستادگیهای کردانه تبریز و واعظان دیگری از شادروان حاج شیخ علی اصغر و آقا میرزا علی و جویبه و آقا میر

کریم پیش آمده و از میرزا حسین گرمی دیده نمیشد و پس از آن نیز با آنکه نماینده انجمن ایالتی می بود جز سردی نشان نمیداد، و چون در ۱۲۹۰ کشاکش التماس و پیش آمد و سپس با روسیان جنگ رخ داد آقا میرزا حسین بیکیار بر کنار می بود و چنانکه خودش باز گفته شبی که با روسیان جنگ رخ داد او در میهمانی بوده که فردا از آنجا خود را بخانه می رساند و بیرون نمی آید تا هنگامی که روسیان چیره میگردند و مجاهدان از شهر بیرون می روند و روسیان بدستگیری این و آن می پردازند و او چون اینها را می شنود نهانی از خانه بیرون میرود و در خانه یکی از دوستانش پنهان میشود که زمان بس دیری در آنجا می ماند و با همه جستجو کس پی بجایگاه او نمی برد و همگی می پندارند او نیز گریخته و از شهر بیرون رفته. اینست آقا میرزا حسین ایمن می گردد و باز بخانه خود بازگشته در نزد خانواده خود می زید ولی يك بیباکی پرده از روی کار او بر میدارد و ناگزیرش میگرداند که بیرون آید و با پای خود نزد صمد خان شتابد.

چگونگی آنکه همسر او بارور می گردد و چون داستان پنهان کردنی نبوده مردم از آن آگاه میگردند و آقا میرزا حسین چنین می اندیشد که میانجی بنزد صمد خان فرستد و از او ایمنی گیرد و خود بیرون آید.

حاجی علی آقا کمپانی که صمد خان با خاندان ایشان آشنایی دیرین میداشت میانجیگری برخاست و صمد خان خواهش او را پذیرفت و چنین نهاده شد که آقا میرزا حسین بیرون آید و نزد صمد خان برود، و در این میان آمده سفر کرد که هر چه زود تر از آذربایجان بیرون رود. این نهش بکار رفت ولی پیش از آنکه میرزا حسین از تبریز بیرون رود روسیان از چگونگی آگاه شدند و آزادی وی خرسندی ندادند و از صمد خان او را خواستند. صمد خان ناگزیر شده او را بکونسولخانه فرستاد که چند روزی در آنجا نگاهداشتند و سپس گویا روز هفتم تیر ماه بود که با يك دسته سالدات روانه خوی گردانیدند تا در آنجا در دادگاه بگناهش رسیدگی کنند.

این پیش آمد بر تبریزیان بویژه با آزادیخواهان بس سخت افتاد و دلسوزی بی

اندازه کردند و پس از داستان شیخ سلیم و دیگران کسی کمان رهایی در باره این نمی برد. کار گزار در باره او به کوشش برخاست و چکویکی را به وزارت خارجه آگاهی داد، وزارت خارجه سفیر ایران در پترسبورگ تلگراف کرده دستور داد که با دولت روس گفتگو کند، سفیر به گفتگو پرداخت و از دولت روس چنین پاسخ دادند که دادگاه جنگی خوی بسته فرمانفرمایی قفقاز و در کارهای خود آزاد است، و با اینهمه گابینه دستور خواهد فرستاد که واعظ را از کشتن بکه دارد و بکیفر دیگر بس کنند، و چنانکه از نتیجه اش پیداست این نوید خود را بکار بستند زیرا واعظ پس از آنکه چند ماهی در خوی در بند می زیست و روسیان باز پرسهایی ازو می کردند رهایش ساختند و او از همانجا روانه استانبول گردید و بدیگران پیوست. چنانکه خود او بارها با کسانی گفته هنگامیکه در خوی در بند بوده چون مرگ را در برابر خود میدیده و هیچگونه امیدی برهایی نمیداشته بهنگام بازپرس و داوری دیوانگی از خود نشان داده، و گویا چنین میدانند که در نتیجه آن رها گردیده و از کوششهای کارگزاری و وزارت خارجه، و اینکه روسیان کشتن او را نمیخواستند آگاهی نمیدارد.

آقا میرزا حسین با آنکه در زندگانی بحالهایی افتاده و ما فراموش نکرده ایم که چون روسیان از آذربایجان رفتند و دوباره آزادی و آزادیخواهی در آنجا برپا گردید و او نیز از استانبول بازگشت این بار دشمنی با مشروطه مینمود و در منبرها زبان از بدگویی باز نمیداشت و کنون نیز در تبریز رخت صوفیگری بخود پوشیده با اینهمه چون نیکبهای او در آغاز مشروطه فراموش نشدنیست ما بدینسان سرگذشت او را آوردیم.

بدینسان آذربایجان روزهای سخت خود را می پیمود. پس از این پیش آمدها بود که روسیان بودن شریف الدوله را در آذربایجان برتافتند و بسختگیری هایی برخواستند و چون در تهران نیز ازو بدگویی می کردند وزارت خارجه ناگزیر شد او را به تهران بازگردانند.

کابینه علاءالسلطنه و کارهای آن

کنون بتهران باز میگردیم: چنانکه گفتیم در آخرهای دیمه (۱۲۹۱) کابینه حاجی نجفقلیخان افتاده و کابینه علاءالسلطنه، بی آنکه کسی از بختیاریان در آن باشد، بروی کار آمد. این کابینه با دشواریهای کمتری روبرو نگردید و در کام نخست دو گرفتاری بزرگی را در برابر خود دید: یکی داستان امتیاز راه آهن جلفا و تبریز که گفتیم روسیان میخواستند و گفتگوش از پیش آغازیده بود. دیگری داستان نایمنی راههای جنوب و کشته شدن کاپیتان اکفور در شکار که انگلیسیان همان را عنوان کرده سختگیرها مینمودند و در پارلمان خود در این زمینه گفتگو بمیان میآوردند و یکی از نمایندگان پیشنهاد میکرد که برای سرکوب راهزنان دسته ای از هند فرستاده شود و دیگری پیشنهاد مینمود دسته ژاندارمی بسر کردگی انگلیسیان پدید آورده شود و روزنامه تیمس در این زمینه ها گفتارهای پیاپی مینوشت شکفت آنکه لرد لامینگتون نماینده پارلمان و سر کمیته ایران که یکی از هواداران ایران شناخته شده و چنانکه نوشته ایم مجلس دوم در نشست تاریخی خود در روز ۲۴ آبانماه ۱۲۸۸ در میان ارجشناسی از بنیاد گزاران آزادی ایران از واز همدستان او مستر لنچ و پرفسور براون ارجشناسی نمود پس از پیش آمد التماثوم او بایران آمده و گردشی کرده و این زمان تازه بلندن باز گشته بود و در زمانیکه امید هوا خواهی و باوری ازو میرفت تا کهان اندیشه دیگر کرده و او نیز از آشفستگی راههای جنوب سخن رانده و چنین میگفت سر کرد کان سوئد باندازه انگلیسیان به ایران آشنایی نمیدارند

و ایلها را که مایه آشوب میباشند نمیشناسند و پیشنهاد میکرد که بجای آنان از سر-
کردگان انگلیس کمارده شود.

کابینه نوین می بایست پیش از همه باین دو گرفتاری پردازد و چاره کند. روسیان
چندان با فشاری مینمودند که شناختن کابینه و پرداختن پولی را که از بابت وام
خواستندی پرداخت بسته بگرفتن امتیاز می گردانیدند. کابینه لاگریز شد کردن
بدرخواست آنان گزارد و روز بیست و هفتم بهمن بنوشته امتیاز راه آهن جلفا و تبریز
دستینه کزاشت و با ابودن مجلس شوری چنین کاری را بانجام رساند. در باره کله معندی
و سختگیری انگلیسیان هم لاگریز شد بشمار، ژاندارمهای فارس بیفزاید و از هر باره
بایمن گردانیدن آنجا کوشد. مخبر السلطنه والی آنجا بکارهایی برمیخواست و انگلیسیان
از کاردانی او خرسندی مینمودند، لیکن می بایست از تهران دسته های نوین ژاندارم
فرستاده گردد. تا این هنگام ژنرال یالمارسن و همراهان او، با همه بی پولی و تنگدستی
در سایه کوششهای خود و یاوریهای مردم پیشرفتی در کار کرده و بنیادی برای ژاندارمری
گزارده بودند. دولت پانصد تن ژاندارم آماده گردانید و با تفنگ و فشنگهای نوینی
که تازه از کارخانه های آلمان میرسید آراسته و روز آدینه دوازدهم اسفند باشکوه
بسیار روانه شیراز گردانید. نیز پس از چند روزی ژنرال یالمارسن خود با اتومبیل
روانه آنجا گردید. اینان چون بفارس رسیدند بیدرنگ بر سر لران بویر احمدی که
کشتن کابیتن اکفور و دیگر راهزنیها و آدمکشها بدست ایشان رو داده بود شتافتند
و با جنگهای بیابانی دزهای آنانرا بدست آوردند. از اینسوی دولت دسته پانصد تنی
دیگری آماده گردانیده با توپ و مترالوز در دو دسته روز های سوم و چهارم
اردی بهشت ۱۲۹۲ روانه گردانید. روز بروز از فارس آگاهیهای خوشی میرسید.

سالار الدوله دیوانگیهای خود را پیش می برد و آن گرفتاری همچنان برپا میبود
در آخر های بهمن آگاهی ازو از مزینان رسید که با چهل تن کمایش با آنجا آمده،
سپس آگاهی از سبزواری دادند که با آنجا رسیده و حکمران نه تنها بگرفتن او برنخاسته
خود شهر را باو واگزارده از این آگاهی دولت بخراسان بیمناک گردید ولی پس از
چندی آگاهی ازو از بندرگز رسید که در آنجا نشیمن گرفته. نیز دانسته شد باز

کفتگو میانه او با دولت ، میانجیگری روسیان و با پیشنهاد ایشان پیش میرود و این



۵۵ - حاجی باباخان اردبیلی با همراگان خود در رخت تزاری

شکست که سالارالدوله که در سر وزیری حاجی نجفقلیخان سه چیز برای خود میخواست
(آموزش برای خودش و پیروانش ، بازگرداندن دیه هایش ، پرداختن ماهی هزار

تومان)، اکنون بآن اندازه بس نمیکند و چنین میخواهد که از ایران بیرون نرود و بلکه دولت فرمانروایی یک شهر بزرگی را باو سپارد. نیز دانسته شد که فرمانروایی رشت و کیلان را خواستار است.

براین گفتگو روزنامه ها خرده گرفتند و از کیلان نیز تلگرافهای ناخرسندی رسید. بهر حال دولت از سپردن یک شهری باو خودداری کرده و براین پافشاری نمود که او از ایران بیرون رود. سالارالدوله چون پشتش بروسیان کرم بود گردنکشی بیشتر کردانید و بار دیگر بگرد آوردن تر کمانان پرداخت، و چون دسته هایی بر سر خود کرد آورد بمشهد سر و آن پیرامونها دست یازید. نیز گروهی را بر سرمازندران فرستاد و خود هم از پی روانه گردید و بی آنکه جنگی رخ دهد بآنجا دست یافت و فرمانروایی پرداخت.

این آگاهی دولت را تکان داد و بیم بزرگ شدن کار می رفت. این بود سپاهی از بختیاری بسر کردگی سالار مسعود با چهار توپ بسیج کرده و روز ششم خرداد از تهران بیرون فرستادند، ولی سالار همینکه آگاهی یافت در مازندران نایستاد و روانه کیلان گردید و چون از تنکابن میگذشت داستانی میانه اوبا کسان سپهدار رخ داد، بدینسان که خود سالارالدوله بکشتی نشسته از روی دریا میرفت ولی بستگان او که بایستی از تنکابن گذرند پسر سپهدار خرسندی نداد و پسر خود جعفر قلیخانرا که جوان نارس و بسیار دلیری بود با یکی از سرکردگان بجلو گیری فرستاد و در جنگی که رخ داد جعفر قلیخان با دسته ای از همراهان خود کشته گردید و چون این آگاهی به پسر سپهدار رسید بخونخواهی برخاست و با دسته انبوهی بر سر آنان رفت، کسان سالارالدوله پراکنده شدند و خود او نایستاده از خشکی بلاهیجان شتافت و از آنجا شبانه برشت آمد، و چون بیش از پنجاه تن بگرد سرش نبودند جای ایستادن ندیده فردا با شتاب بیرون رفت و تاراج کنان روانه خمسه (زنجان) گردید. در رشت یکصد و پنجاه تن قزاق ایرانی می بودند و اینان اگر خواستندی او را باسانی گرفتندی. ولی چون نمیخواستند و هوای او را میداشتند با دستور هایی که دولت برای گرفتن او بهمجا فرستاده بود کنار ایستادند.

این گرفتاری لکه ننگی بدامن دولت شده و روزی نمیگذشت که روزنامه‌های تهران نام دیوانه قاجاری را نبرند و ناله ازدست او نویسند و بدینسان رسوایی دامنه پیدا میکرد.

از کارهایی که در این زمان در تهران رخ داد یکی گرفتن تفنگ از دست بازماندگان مجاهدان و پراکندن آنان بود. چنانکه گفته ایم این را نمایندگان دولت خواسته و دولت نیز پذیرفته ولی تاکنون بکار بسته بود و این هنگام آنرا بکار بست. پس از کشته شدن یفرمخان و یار محمدخان از مجاهدان جز دسته کمی باز نماند و بسیاری از آنان نیز پی کارهای خود رفتند، و اندکی که باز مانده بودند با دستور دولت تفنگهای آنرا بگرفتند، ولی پنجاه تن کما بیش گردن ننهاده بنا فرمائی برخاستند و از تهران بیرون رفتند و در زمانی در پیرامونهای قم و اراک سر می گردانیدند و با ژاندارمها و دیگران می جنگیدند تا ناگزیر شده از در کردنگراری درآمدند و تفنگهای خود را سپرده همراه کماشتگان دولت بتهران باز گشتند.

یک کار دیگر گرفتن سرسال برای یفرمخان بود، بدینسان که روز دوم خرداد که یکسال از کشته شدن او می گذشت همسر او بزم سوگواری و یاد آوری باشکوهی برپا کرد و چون روزنامه‌ها از پیش گفتار هانوشته و مردم را آگاهانیده بودند انبوهی از مردم از آزادیخواهان و دیگران در آنجا گرد آمدند و هم برسر خاک یفرمخان و هم در خانه او گفتارهای فراوان رانده شد و نام آنمرد دلیر و داستانهایش بار دیگر بر زبانها رفت و روزنامه‌ها پیکره او را چاپ کردند.

یک کار دیگر کشته شدن شیخ محمود ورامینی بود. اینمرد که در بخش سوم تاریخ مشروطه بارها نامش را برده و این باز نموده‌ایم که یکی از دشمنان بنام مشروطه می بود و در آشوب میدان توپخانه با دسته ای تفنگچی از ورامین آمد و بقاطر چیان و دیگران پیوست و بدینسان نام و آوازه پیدا کرد و با آنکه یک آخوند روستایی بود نزد محمد علی میرزا جایگاهی پیدا کرد و در زمان «خرده خودکامگی» نیز از یاران او بود و پس از آن در ورامین همیشه مایه آشوب میشد تا دولت ناگزیر گردید و او را دستگیر گردانید و بتهران آورد و در باغشاه نگهداشت، و در آنجا می بود تا شب شانزدهم

خرداد نیمه شب آهنگ گریختن کرد و نکهبان آگاه شد و از پشت سر آماج کلوله اش گردانید.

نایب حسین و پسرانش در کاشان همچنان می ایستادند. گفتیم در کابینه پیتس بجای لشکر فرستادن بر سر ایشان حکمرانی کاشان و نظنز و نگهداری راه یزد و کاشان و اسپهان را بآنان سپردند. کابینه نوین آن رفتار را دیگر نکرد و عین الدوله وزیر درونی پیوستگی با آنان بیشتر گردانید، تا آنجا که صد تن از سواران نایب را با یک سر کرده بتهران خواست و تزد خود نگهداشت. بدینسان دزدان بی آنکه بیمی دارند دست مستم بجان و دارایی مردم باز کردند و از تاراج خانه ها و گرفتن پول و زمین و باغ و کشتن مردم خودداری نمودند. از کسانی که کشتند آقا علی تراقی پیشنماز کاشان بود. این از خاندان بنام تراقی و خود جوان پارسایی بود، و چون بیدادگری نایب و کسانش را میدید دلش بحال مردم میسوخت نامه ای بنام دادخواهی نوشت و آنرا در تهران بنزد سید حسن مدرس فرستاد که بدولت برساند و این نامه بدست عین الدوله افتاد و چنانکه گفته میشود و نامه را بکاشان به نزد نایب حسین فرستاد. هر چه هست نایب حسین آقا علی را بخانه خود خواند، آقا علی چون کمان بدنمی برد رفت، ولی دیگر کسی او را ندید و آگاهی از او نیافت. بیچاره مادرش بدادخواهی برخاست و نامه های پیاپی بتهران فرستاد، ولی نتیجه ای بدست نیامد و کسی گوش بناله و دادخواهی او نداد. زن داغ دیده ششماه پیاپی نامه ها مینوشت. و چون دید نتیجه نشد خود نهانی بتهران آمد و در اینجا ناله و دادخواهی از سر گرفت. یکدسته از کاشانیان تهران همدست شده و باوری او برخاستند و بنام ستم دیدگان کاشان و نظنز بدادخواهی کوشیدند و در روز نامه ها گفتارهای بسیار نوشتند و ستمگری های نایب حسین و ماشاء الله خان و بستگان شان را یکایک باز نمودند و آشکاره از پیوستگی میان ایشان با عین الدوله و دیگران سخن راندند و پرده دری نمودند ولی هیچ نتیجه ای ندیدند.

در اینجا روزنامه جبل المتین را داستانی هست. این نامه که بیرونش بهتر از درونش بوده این زمان خود را بعین الدوله بسته و از او هواداری مینمود و ستایش های بسیار خنکی می سرود، و چون این داستان پیش می آید خود را میان دودشواری می.

بیند. زیرا از یکسو آزرده عین الدوله را نمیخواست و از یکسو بنام کاشایگری از ناخشنودی کاشانیان پرهیز میجسته، و اینست چون ناگزیر شده و داد خواهی های آنرا چاپ کرده بیک سخن بسیار بیجایی برخاسته. بدینسان که نوشته:

« بر حسب فرمایش مولای متقیان علیه اسلام گویا اهل کاشان مستوجب کشیدن ظلمند و رنه دوست هزار نفر اهالی چران باید شریک جماعت انگشت شمار را از خود دور نمایند. »

از مشتی مردم تهیدست چشم میداشته که بازدان و راهزنان جنگجو و خونریز کلاویز شوند. چه زشت است که آدمی بگناه خود پدیده کشد و بکوشد آنرا بگردن دیگران اندازد.

ناصر الملک یکسال بیشتر میگذشت که در اروپا میزیست و هنوز اندیشه بازگشت نمیداشت، و در اینمیان دو تن از وزیران، مستوفی الممالک و وثوق الدوله نیز یکی پس از دیگری باروپا رفتند. برای این سفرها انگیزه هایی گفته میشد ولی راست و دروغ آنرا نمیدانیم برای بازگشت ناصر الملک کوششهایی از سوی مردم میشد و تلگرافهایی از شهرها میرسید.

در این هنگام باز جنبشی در مردم برای درخواست باز شدن مجلس دیده میشد و خواهشهایی از دولت مینمودند و اینست دولت ناگزیر شده آگاهی در این باره بعنوان نوید در نیمه مرداد ماه پراکنده کرد. از نامه ای که ناصر الملک پس از بازگشت از اروپا بعلاء السلطنه و وزیران نوشته (*): پیداست که ناصر الملک باز شدن مجلس را سخت میخواست و در این باره چه از پیش از رفتن باروپا چه از آنجا یاد آورده میکرده ولی وزیران آنرا نمیخواستند و بهانه هایی میآوردند و در این هنگام که در نتیجه درخواستهای مردم بار دیگر او از اروپا یاد آوری کرده وزیران ناخرسندی روس و انگلیس را بهانه آورده اند و ناصر الملک ناگزیر شده به پترسبورگ و لندن سفر کرده و با وزیر های خارجه دو دولت گفتگو کرده و خرسندی آنرا بدست آورد و به تهران آگاهی داده. این چیز است که در نامه ناصر الملک گفته میشود و وزیران در پاسخیکه به آن داده اند این را دروغ وانمینمایند.

(* یاد آن نامه ها را پس خواهیم کرد.

ولی ما آنرا ساده نمی‌شماریم و این نه‌باور کردنیست که میانه ناصر الملک و وزیران جدایی در اندیشه بوده و یا ناصر الملک از درون دل هواداری از مشروطه می‌نموده. ناصر الملک و وزیران و نمایندگان دولت روس همگی با مشروطه دشمن بودند و از درون دل برافتادن آنرا می‌خواستند. چیزی که هست چون نمیتوانستند بیکبار درخواست خود را بکار بندند میکوشیدند تا بتوانند باز شدن مجلس را بدیر اندازند و آنگاه کاری کنند که نگراند از دیمو کرائیان و آزادیخواهان دلسوز بآن راه یابند و چنان کنند که مجلس چون باز گردد این بار افزاری در دست دولت باشد. گذشته از این زمینه برای باز کردن مجلس سنا آماده می‌کردند که بدستاری آن نیز از بیروی مجلس شوری بکاهند، چون از دو مجلس گذشته چشمشان ترسیده بود باین دور اندیشی. هادر باره مجلس سوم میکوشیدند. در همه اینها ناصر الملک نیز همدستان بوده، چیزی که هست او بسته ماندن مجلس را بیشتر از این نمی‌خواست و آنرا بسود نیکنامی خود نمیشناخت و آن یادآوریها و خود نمایندها برای همین بوده.

باری در نیمه مرداد آگهی با دستینه عین الدوله پراکنده گردید که در آن نوید آغاز کردن بیر کزیدن نمایندگان را میداد، بدینسان که در نیمه شهریور در تهران انجمن نظارت برپا و بیر کزیدن نمایندگان آغاز شود و در شهرهای دیگر بیکماه پس از رسیدن دستور انداخته گردد. این آگهی که نویدی بیش نبود و از خود آن بایستی دانست که باز شدن مجلس بآن زودیها نخواهد بود مردم از همان يك نویدیا برخاستند و جوش و تکان از خود نمودند. از آنسوی بدخواهان بار دیگر بید کویی و دشمنی برخاستند و برخی از ملایان باز در منبر زبان بنکوهش مشروطه گشادند.

در آغازهای مهر ماه نایب السلطنه از راه قفقاز بایران رسید و از شگفتیهاست که از ایرانیان سخت میترسید و با بودن ژاندارم و پاسبان فراوان که به پیشوازش فرستاده شده بودند در رشت و قزوین از شهر دوری گزید و از بیرون شهر گذشت و بدینسان بتهران آمد. در باره انتخابات چنانکه نوید داده شده بود در شهریورماه در تهران انجمن نظارت برپا گردید و شهرها نیز دستور فرستاده شد. ولی چون در

تبریز بهمین دستاویز بار دیگر آشوبی برخاست (چنانکه خواهیم آورد) و در تهران نیز کوششهایی از دسته دیمکرات و دسته های دیگر پیدا شد، دولت چون از دیمو گرانها بیم میداشت و فیروزی آنها را در کار انتخاب نمنیخواست آشوب تبریز را دستاویز کرده از پیشرفت کار جلو گرفت و باز بر کزیدن نمایندگان نا انجام ماند .

در اینمیان کار سالارالدوله پیمان رسید ، چه او پس از کربختن از کیلان که روانه زنجان گردید در آنجا هائیز نایستاده خود را بکرمانشاهان رسانید و در کونسلخانه روس بستی نشست . این بود روسیان بار دیگر گفتگوی او را با دولت کردند و چنین نهاده شد که دولت سالانه هشت هزار تومان باو بپردازد و دبه مراد آباد را نیز باو واگزارد و او همراه یکدسته قزاق ایرانی بتهران آید و از اینجا روانه اروپا گردد . پس از این نهش در مهر ماه او را بتهران آوردند و در زرکنده جای دادند و چند روزی در آنجا بود تا روانه اروپا گردید و بدینسان دیوانگی های تنگین او پیمان رسید .

شکفت آنکه چون او را بتهران آوردند و برخی روزنامه ها نماینده برای گفتگو با وی فرستادند نزد آنان دلبستگی بمشروطه و دلسوزی بکار توده نشان میداد و چنین میگفت : « من هیچگاه همراهی بانندیشه های محمد علمیرزا نداشته و هواداری ازو نمیکردم ، اگر هوادار او بودمی هنگامیکه ارشدالدوله و دیگر سر کردگان محمد علمیرزا رو بتهران آورده و بسیار نزدیک شده بودند اگر من نیز دهیک سپاه خود را فرستادمی کار بدولت مشروطه دشوار شده و جلو گیری نتوانستی » . میگفت : « آخرین بار که بتهران نزدیک شدم سوگند خورده بودم که به پیشرفت کار مشروطه و آسایش مردم بینوا بکوشم » . بگفته روزنامه « بیطرف » این گفته ها از عنوانی جز « بیشرمی » ندارد ، مردیکه در راه دیوانگی های تنگین خود چند هزار بیگناه را بکشتن داده و آنها را بکشور خود رسانیده بود اینسخنان را میگفت .

چون در کار انتخابات فشار بدولت میآوردند در ماه آبان نشستی در دربار برپا کردند که نایب السلطنه و همه وزیران و گروهی از مردم دیگر در آنجا گرد آمدند و در آن نشست نامه ای را که نایب السلطنه بوزیران در زمینه انتخابات و باز شدن مجلس

نوشته و پاسخی را که وزیران بوی داده بودند هر دورا بازخواندند. (*) ناصرالملک در نامه خود کوششهایی را که در راه بازشدن مجلس سوم بکار برده و یاد آوریهایی را که پیایی کرده بود باز مینمود و از وزیران میپرسید که با آنحال چگونه مجلس را باز نکرده اند، وزیران در پاسخ دشواری کار و جلوگیری هایی که در میان بوده باز نموده و به بیگناهی خود کوشیده و در پایان نوید میدادند که از دوم ماه صفر (دو ماه دیرتر) بکار دادن تعرفه پرداخته شود. در آن نشست سید حسن مدرس نکوهشهایی بدولت کرد و درشتیها نمود و چون سپهدار پیرخاش برخاست کار بکشاکش انجامید و نشست بایک تلخی بسیار پایان آمد. این بود حالت دولت و رویه کارهای او.

در دوم صفر (نهم دیماه) چنانکه نوید داده بودند در تهران تعرفه دادند و کار بر-گزیدن نمایندگان را آغاز کردند و یکماه کمابیش نگذشت که نمایندگان پایتخت بر گزیده شدند و از آنها پیدا بود که دولت خواست خود را پیش برده و هواخواهان خود را بر گزینانیده. با اینهمه چون از شهرها بازیمناک می بودند در آنها همچنان دست نکه میداشتند و در هر یکی جلوگیری های دیگر پیش می آوردند. نتیجه آن بود که ششماه بیشتر گذشت و یک نیم نمایندگان در تهران گرد نیامدند و بازشدن مجلس رونداد مگر پس از آنکه جنگ جهانگیر اروپا برخاست و زمانی هم گذشت و ما چون پیش آمدهای زمان جنگ را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت این گفتار را در اینجا پایان میرسانیم تا بداستان تبریز و آشوب آنجا پردازیم.

آنچه در اینجا باید افزود آنست که از این تاریخ تادر گرفتن جنگ جهانگیر اروپا که ششماه بیشتر در میانه گذشت این چند گاه، از دیده سیاست کشور، از زمانهای برجسته تاریخ ایران میباشد و نمایندگان دو دولت و کارکنان ایشان در این هنگام در تلاشهای سختی بوده اند. زیرا جنگ را نزدیک دیده و همدستی عثمانیان را با آلمان دانسته و اینست برای آینده خود در ایران زمینه ساز کار آماده میکرده اند بویژه روسیان که از هر باره میکوشیده اند. در این میان میانه دو دولت نیز سردی افتاده و باز همچشمی هایی می نموده اند. ولی چون این تلاشها و همچشمی ها در پرده میرفته

(*) این نامه ها در روزنامه ها بجاپ رسیده و همانست که ما پادش کردیم.

و در بیرون نشانی از آنها نمودار نشده و بهر حال این داستانها بتاریخ سیاسی پیوستگی
میدارد ما بآنها نمی پردازیم . کسانی که میخواهند از آن داستانها کم یا بیش آگاه
گردند کتاب کشف تلبیس را که در چند زبان چاپ شده بخوانند . اگر چه خود آن
کتاب نیز از روی سیاست نوشته شده و همه نوشته های آنرا استوار نتوان داشت لیکن
باز بچگونگی پی توان برد .

بازگشت صمد خان بگر دنگشی

گفتیم دیر گاهی صمد خان کردنگشی و نافرمانی کم کرده با همه پیوستگی-
 های نهانی با روسیان خود را گمارده دولت ایران باز مینمود و با تهران کجدار و مریز
 راه میرفت و از آدمکشی و سخت گیری با آزادیخواهان و ایراندوستان خودداری می-
 کرد. این رفتار او بود تا داستان بر کزیدن نمایندگان (انتخابات) رخ داد و این
 رخداد بار دیگر آشوبی در تبریز پدید آورد و رفتار صمد خانرا نیز دیگر گردانید و
 مایه کشته شدن چند تنی شد.

چگونگی آنکه چون در نیمه های شهریور از تهران دستور آمد که آگاهی
 بر کزیدن نمایندگان پراکنده شود و انجمن نظارت بر پا گردد صمد خان از یکسو
 فرمان را بکار بست و بدستور او آگاهی های چاپی بزرگ بدیوارها چسباندند، از
 یکسو نیز کارکنان خود را برانگیخت تا با آشوب برخاستند و آن آگاهیها را فرو کنند
 و دور انداختند و سپس بیازارها ریخته مردم را به بستن دکانها و تیمچه ها بازداشتند
 و در مسجد آدینه فراهم آمده به هیاهو و غوغا برخاستند. بدینسان بار دیگر شهر
 بر آشفت و کارکنان روس و صمد خان بمیان افتاده با تهران نبرد آغاز کردند، ملایان
 همه بمسجد آمدند و مجتهد و امام جمعه و آقا میرزا صادق و حاجی میرزا ابوالحسن
 و دیگران تلگرافی نوشته بتهران فرستادند. بدین عنوان که مردم آذربایجان از
 مشروطه بستوه آمده اند و دیگر آنها نمیخواهند و دولت هم باید از آن چشم پوشد.
 اینرا فرستاده و دیگران را نیز بنوشتن و فرستادن تلگرافها باز داشتند. نیز حاجی

اسماعیل مدیر چلوار بزرگی به عنوان بیزاری از مشروطه و دارالشوری بهمراه مردم میرسانید که به کونسولخانه ها فرستند .

در مسجد هر گونه گفتگو ها میرفت . این شیوه کهن بدخواهان مشروطه بود که نابسامانیا و آشوبها که از چند سال باز در نتیجه تکان کشور پدید آمده بود همه را نتیجه مشروطه شمردندی و چنین نمودندی که مشروطه آشوب و نابسامانی را همیشه با خود خواهد داشت و آدمکشها و تاختها و تاراجها و آشوبها که خودشان کرده بودند آنها را نیز گناه مشروطه شمردندی و همیشه آنها را دستاویز برای بدخواهیهای خود گرفتندی . در این هنگام نیز آنسختانرا بر زبان میراندند ، چنین میگفتند پس از آنکه سالها کشور بهم خورده بود تازه شجاع الدوله آنها را بایمنی آورده و اگر بار دیگر نام مشروطه بمیان آید و مجلس باز شود باز «اشاره» (مشروطه خواهان) سر بر آورند و کشور را بهم زنند . بد نهادان با دست بیگانگان میرقصیدند و اینها را نیز بهانه گرفته بودند و بیشرمانه بتهران چنین پیام میفرستادند آذربایجانیان دیگر زیر بار مشروطه نخواهند رفت و اگر دولت پافشاری نماید ناچار خواهند بود از ایران جدا شوند . چنین سخن زشتی را که نمونه بی شرمی و نادانی ایشان بود در روزنامه توفیق نیز می نوشتند .

این نامه سیاه بار دیگر فرصت یافته و لگام گسیخته پستی از اندازه میگذراید و آزادیخواهان تهران و کارکنان دولت را یکدسته لامذهب نامیده بیم میداد کداگر دست از سر مردم بردارند صمد خان ناگزیر خواهد شد که آهنگ تهران کرده «لامذهبان» را از آنجا بیرون کند . در جاییکه ملایان آشکاره دولت بیدادگر روس را نگهبان اسلام میخواندند و در کونسولخانه رفته و رو بسوی قبله ایستاده و دست بآسمان برداشته و امپراتور را دعاییکردند از یک روزنامه نویس پست چه شگفتی داشت که باین گستاخیا برخیزد؟! .

چندی بدینسان آشوب برپا بود ولی چون دولت ایستادگی نشان داد و بصمدخان سخت گرفت بسیاری از ملایان جای پافشاری ندیده و از شهر بیرون رفتند و جز امامجمعه کسی از مجتهدان در شهر نماند و پیداست که صمد خان از آنان رنجید ، لیکن مدیر

التجار و همراهان او مسجد را رها نکردند و همچنان ایستادگی از خود مینمودند . دولت چون میدانست پشت صمد خان بروسیان گرم است و جز با آگاهی از ایشان بچنان کاری برنخاسته بیم آن میداشت که روسیان پشتیبانی بیشتر کنند و آشوب را بجا های بالا تر رسانند و این بود که پیش آمد را بزرگ میشمرد و چنانکه گفتیم این یکی از انگیزه ها ، یا بهتر گویم از دستاویزها شد که بکار انتخابات در تهران پیشرفت ندادند .

در این میان يك تکانی هم از آزادیخواهان پدید آمد و آن اینکه ترس را کنار نهاده نامه های بسیار بتهران برای روزنامه ها و آشنایان خود فرستادند و این فهمانیدند که آشوبیان جز دسته اندکی از ملایان و درباریان کهن و برخی بازرگانان ورشکسته نیستند و انبوه مردم آذربایجان رو بسوی دولت میدارند و از شنیدن مژده باز شدن مجلس بسیار شادند . راستی هم اینست که انبوه مردم از چیرگی روسیان و از آدمکشیهای صمد خان و نادانیهای ملایان سخت بیزار بودند و بسیاری از آنانکه پیش از آن خواهان مشروطه نبودند این زمان آنرا میخواستند و از شنیدن آنکه باردیگر مجلس باز خواهد شد و کارها بجای خود باز خواهد گشت بسیار شادمانی مینمودند و يك تکان آشکاری از مردم دیده میشد . ملایان در آن دو سال آبروی خود را ریخته و دیگر کمتر کسی از ایشان پیروی میکرد .

این نامه ها در تهران بسیار بجا افتاد و روزنامه ها که آنها را بچاپ رسانیدند همه دانستند که آشوب ریشه ندارد و آشوبیان جز مثنی سود جو نمیباشند و این بود دولت ایستادگی بیشتر گردانید .

صمد خان هنوز از رویه کاری باز نمی ایستاد و در یکم و دوم مهر ماه (۲۲ شوال) بود که تلگراف بتهران فرستاده و چنین نوید داد که دستور دولت را بکار خواهد بست ، ولی از اینسو بهیچ کاری برنخواست ، بلکه چون تکان مردم را دید بر آن شد که بار دیگر کسی را بکشد و چشم مردم را ترساند و بدبختانه این پشك بنام شادروان داداش بيك قره داغی در آمد که او را دستگیر کردند و روز نیمه مهر ماه (هفتم ذیقعد) بدار کشیدند و بدینسان بدلهای آزادیخواهان آتش زدند .

این داداش بیک از مردم قره داغ بوده ولی از دیر گاه در تبریز در کوی خیابان می نشست و چون جنبش مشروطه بر خاست و در تبریز جنگها پدید آمد او نیز بمجاهدان پیوست و چون قره داغیان جنگجو و دلیر باشند در جنگها دلیری های بسیار از او دیده میشد و همیشه پیش جنگ بودی و گاهی که در امیر خیز و دیگر جاها جنگ رودادی اوسوار شده با دیگر قره داغیان که چند تن نزد سالار بودند خود را با آنجا رسانیدی و یاوری کردی و این بود سالار او را از نزدیکان خود گردانید (*) در جنگ با روسیان نیز داداش بیک پادرمیان میداشت و در آنجا نیز دلیرها میکرد و این بود چون مجاهدان بیرون رفتند او نیز همراهی کرد و تا استانبول با آنان رفت ، ولی سپس دانسته نیست کی بایران باز گشته و بخانه خود در آمده که در آنجا نهان میزیسته و کسی جای او را نمیدانسته تا در این روزها یکی را برای ستردن موی سر و روی خود میخواهد و این موی ستر (سلمانی) از هوا خواهان ملایان و صمد خان بوده و پس از بیرون رفتن چگونگی را بفراشبازی خیابان آگاهی میدهد و او بصمد خان آگاهی داده و بادستور او با فراشان بخانه داداش بیک می ریزند و او را دستگیر کرده نزد صمد خان میبرند و صمد خان که پی کسی میگشت که بکشد و چشم مردم را بترساند از یافتن او خشنود می گردد و چنانکه گفتیم دستورداد او را بدار کشیدند (***) .

پس از آن دیگر کسی نام انتخابات نبرد و با آنکه دولت در آغازهای آبانماه تلگراف سختی بصمد خان فرستاد که یا دستور انتخابات را بکار بندد و یا از فرمانروایی آذربایجان کناره گیرد سودی نداد و او بار دیگر رشته را با تهران پاره گردانید و از گفتگو هاییکه دولت با سفارت روس کرد نتیجه ای بدست نیامد .

راستی اینست که این زمان روسیان باز اندیشه دیگر کرده و در آذربایجان پای خود را استوار تر میکردانیدند و انگیزه آن چنانکه سپس دانسته شد نزدیک بودن جنگ جهانگیر و بیم روسیان از عثمانیان بود . از این زمانها تا رسیدن جنگ

(*) این آگاهی از روی یادداشتی است که در باره داداش بیک آقای رسول مؤید از مراغه فرستاده .

(**) در آن روزها يك با دو کس دیگر بدار کشیده شده ولی ما آنها را فراموش کرده ایم و یادداشتی

جهانگیر یکرشته کارهایی از روسیان سرزده که جز استوار گردانیدن پای خودشان در آذربایجان معنی دیگر نداشته، چنین میخواستند کم کم همه کارها را بدست گیرند و مردم را با نیرنگ بسته خود گردانند که اگر روزی رسید و آشکاره آذربایجان را بردند دیگر شورشی برنخیزد و غوغایی در میان نباشد.

از کارهایی که کردند یکی دست انداختن بکارشهر بانی بود که یکی از بستگان



۵۶ - حیدر عموغالی

خود را (یک ارمنی روسی) بنام «پرستاو» بآن اداره گماردند و سپس به شبگردی نیز دست انداختند و چنانکه اعتمادالدوله دستیار صمد خان آکھی داد هر شبی یک افسری باسی تن قزاق شهر را میگردیدند و از مردم نام شب میخواستند. در شهر ها همه جا «آکنت» ها برای خود بر گزیدند.